

بوطیقا و سیاست در شاهنامه

محمود امیدسالار، تهران: سخن، ۱۳۹۶ (چاپ اول)، تعداد صفحه ۳۵۱.

سجاد آیدنلو^۱

به لحاظ روش‌شناسی پژوهش و مبانی نظری کار، ویژگی نمایانی که در بعضی کارها دیده می‌شود غلبه و تکرار نقد برخی نظریات محققان غربی (اروپایی و آمریکایی) درباره شاهنامه و فن تصحیح متون فارسی است که بعضاً حتی به تعبیر خود ایشان به «جدل» نیز کشیده است. از مهم‌ترین کارهای دکتر امیدسالار در این باب به زبان فارسی در سال‌های اخیر، دو رساله متون شرقی، شیوه‌های غربی (شاهنامه و ابعاد ایدئولوژیک شاهنامه‌شناسی در مغرب زمین)، ضمیمه شماره ۱۷/آینه میراث، سال ۱۳۸۸ و علامه قزوینی و شیوه‌های غربی تحقیق، ضمیمه شماره ۳۲/آینه میراث، سال ۱۳۹۳ است. دکتر امیدسالار در پی همین تفکر و برای تأثیر بیشتر و گسترده‌تر آرای انتقادی خویش کتابی هم به زبان انگلیسی نوشته و در سال (۲۰۱۱ م) در آمریکا چاپ کرده‌اند که ترجمه فارسی آن به تازگی با نام بوطیقا و سیاست در شاهنامه به قلم دو مترجم جوان آقای فرهاد اصلانی و خانم معصومه پورتنقی از سوی انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن منتشر شده است.

پیش‌فرض دکتر امیدسالار در اثر این است که «موضع تهاجمی غرب نسبت به ایران بر ماهیت گفتمان آکادمیک در باب ملی‌ترین نماد فرهنگی ایران یعنی حماسه ملی ایران تأثیر گذاشته است» (امیدسالار ۱۳۹۶: ۳۴). به عقیده ایشان «شورانه‌ترین ویژگی شاهنامه‌پژوهی غربی تلاش سرسختانه آن است برای تبدیل آنچه ایرانی و اسلامی است به چیزی تابع و تحت سلطه هر آنچه «غربی» و «مسیحی» تلقی می‌شود» (همان: ۳۵). یکی از مهم‌ترین و بارزترین دیدگاه‌های غلط شاهنامه‌شناسی غربی که در این کتاب و چند مقاله دکتر امیدسالار به درستی نقد و رد شده، شفاهی انگاشتن منبع / منابع فردوسی در نظم شاهنامه است که ناشی از تطبیق / تحمیل ویژگی‌های متون غربی / اروپایی (ادبیات یونان باستان و اروپای قرون وسطی) بر شاهنامه و آثار تمدن اسلامی - ایرانی است.

کتاب بوطیقا و سیاست در شاهنامه غیر از دیباچه فارسی خود مؤلف دانشمند و دیباچه مترجمان محترم، یک پیشگفتار، یک مقدمه، یازده فصل و یک بخش نتیجه‌گیری دارد. در پیشگفتار (صفحات ۲۷-۳۱) دکتر امیدسالار از استادان و دوستان خویش در سال‌های تحصیل و تحقیق، به نیکی نام برده و سپاس‌گزاری کرده‌اند. مقدمه کتاب (صفحات ۳۳-۴۶) به تبیین مبانی نظری و موضوع اثر می‌پردازد که در نقد تأثیر نگاه ستیزه‌جویانه غربی بر پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی در آن دیار است. البته همان‌گونه که خود دکتر امیدسالار در صفحه ۳۴ تصریح کرده‌اند و در برخی

^۱ دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه. aydenloo@gmail.com

فصول کتاب هم می‌بینیم، ایشان علاوه بر مخالفت با نظریات محققان غربی گاهی بعضی آرای مشهور و متداول و پذیرفته‌شده به اصطلاح شرقی / ایرانی درباره فردوسی و شاهنامه را نیز نقد کرده‌اند که شاید نظرگیرترین و عجیب‌ترین آنها درباره هدف فردوسی از شاهنامه‌سرایی در صفحه ۱۲۴ باشد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. در نظر دکتر امیدسالار افزون بر پژوهندگان غربی متأثر از سیاست حاکم بر کشورشان، بسیاری از شاهنامه‌پژوهان ایرانی نیز «از تلفیق عجیبی از مکتب مارکسیسم و ایدئولوژی نژادپرستی اروپایی ملهم‌اند» (همان: ۱۲۴).

فصل اول کتاب، صفحات ۴۷-۷۴ با نام شاهنامه و مرجعیت فرضی غرب، درباره تفاوت‌های زمان زندگی فردوسی و تمدن ایرانی - اسلامی با اروپای قرون وسطی است و به دلیل این اختلافات، ارتباط و مقایسه فردوسی را با هومر نادرست می‌داند؛ فصل دوم، صفحات ۷۵-۹۳ با نام مسیر یک حماسه، تاریخچه کوتاهی از روند انتقال شاهنامه گزارشی کوتاه از سابقه تدوین روایات ملی - پهلوانی ایران بر اساس شواهد اوستایی، یونانی، پهلوی و فارسی است؛ فصل سوم صفحات ۹۵-۱۱۱ با نام در میهن شاهنامه: به فارسی دری درباره چند شاهنامه منظوم و منثور پیش از فردوسی یعنی منظومه مسعودی مروزی، شاهنامه ابوعلی بلخی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابومنصوری بحث شده است؛ فصل چهارم صفحات ۱۱۳-۱۲۰ با نام نهایت امانت‌داری: فردوسی و نسخه منثورش، شاهنامه منثور ابومنصوری معرفی و تأکید شده است که این کتاب یگانه منبع فردوسی در نظم شاهنامه بوده است؛ فصل پنجم (صص ۱۲۱-۱۲۶) (چرا شاهنامه؟) نام دارد و در آن این نظر اظهار شده که برخلاف سخن معروف و مقبول، هدف اصلی فردوسی از سرایش شاهنامه پاس داشت فرهنگ ایرانی و زبان فارسی نبوده و او فقط در صدد تأمین هزینه‌های زندگی خویش و کسب شهرت به عنوان بهترین شاعر زمانه بوده است؛ فصل ششم صفحات ۱۲۷-۱۴۳ با نام مردی در افسانه‌ها طرحی از سرگذشت فردوسی به دور از شاخ و برگهای افسانه‌ای و بر پایه اندک آگاهی‌های موجود در متن شاهنامه به دست داده شده است؛ فصل هفتم صفحات ۱۴۵-۱۶۷ با نام شاعر، شاه و زبان چند نکته اصلی وجود دارد: یکی اینکه فردوسی در نظم شاهنامه انگیزه ملی‌گرایانه مخالفت با اعراب نداشته است؛ ثانیاً برخلاف قول مشهور، او پدر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی نیست و هنر او استفاده ادیبانه و بی‌نظیر از قابلیت‌های موجود زبان فارسی برای آفریدن شاهکاری شکوه‌مند است؛ سوم اینکه باز به‌رغم آنچه به نادرست شهرت یافته ترک‌تباری محمود یا شیعه‌مذهبی فردوسی سبب اصلی طرد شاهنامه از دربار غزنه نبوده است. در فصول هشتم تا یازدهم با نام‌های (نسجام و یک‌پارچگی حماسی: موضعی علیه تحلیل‌های ناقص)، (رقابت برادران)، (کشتن دیوان، عزل شاهان: داستان اکوان) و (از هوسرانی تا براندازی) (صفحات ۱۶۹-۲۲۸) داستان‌های هفت‌خان رستم، فرود، اکوان دیو و بیژن و منیژه از منظر روان‌شناختی و ساختاری تحلیل و با عرضه تفسیرهایی خاص بر این نتیجه تأکید شده است که این داستان‌ها با وحدت و ساختار منطقی - داستانی کلیت حماسه ملی ایران پیوندی استوار و منسجم دارند و روایت‌هایی مستقل و غیروابسته نیستند که نبود آنها خللی در این ساخت ایجاد نکند. در بخش پایانی (نتیجه‌گیری: شاهنامه و استبداد اروپا محوری) (صفحات ۲۲۹-۲۵۵) گلب سخن محقق محترم این است که به دلیل تفاوت شرایط فکری و فرهنگی ایران باستان و یونان و نیز ایران عصر فردوسی با اروپای قرون وسطی نباید و نمی‌توان از معیارهای تحلیل آثار اروپایی برای بحث درباره شاهنامه استفاده کرد و از

همین رو نظریه شفاهی / شنیداری بودن منابع فردوسی و کوشش برای اعمال بعضی ضوابط تصحیح متون اروپایی در تصحیح شاهنامه درست نیست. در پایان کتاب، پی‌نوشت‌ها (صفحات ۲۵۷-۳۲۳)، نمایه (صفحات ۳۲۵-۳۳۴) و فهرست منابع (صفحات ۳۳۵-۳۵۱) آمده است. در کتاب‌نامه مجموعاً نام و مشخصات ۲۸۶ منبع (۱۴۵ مأخذ فارسی و ۱۴۱ اثر غربی) دیده می‌شود. در این نوشته کوتاه به دو نکته بحث‌انگیز مهم در این کتاب می‌پردازیم:

۱.. همان‌گونه که گفتیم عجیب‌ترین اظهار نظر در کتاب بوطیقا و سیاست در شاهنامه این جملات است که «هدف اصلی فردوسی نه بزرگداشت ایران بوده و نه ستایش فرهنگ یا زبان فارسی به معنی اخص کلمه. او فقط در پی امرار معاش خودش و همچنین اثبات این امر بوده که نشان دهد بهترین شاعر زمانه خود است» (امیدسالار ۱۳۹۶: ۱۲۴). نگارنده سخت متحیر و شگفت‌زده است که چگونه شاهنامه‌شناس محققمانند دکتر امیدسالار در یکی از جدیدترین نوشته‌های خویش به چنین نتیجه ناپذیرفتنی و عجیبی رسیده‌اند؟ اینکه فردوسی از تقدیم شاهنامه به محمود- و نه نظم کتاب و آغاز این کار- قصد انتفاع مادی و صلہ‌یابی هم داشته، درست است و از اشارات خود حکیم در شاهنامه نیز بر می‌آید^۱ و اینکه فردوسی نیز مانند هر شاعر و هنرمند بزرگ دیگری از آفرینش شاهنامه جاودانگی نام خود را هم می‌خواسته، طبیعی و مقبول است اما این تحلیل که هدف اصلی او «فقط» امرار معاش و اثبات برتری شعری و ادبی خویش بوده به هیچ رو درست نیست زیرا اگر واقعاً قصد فردوسی از شاهنامه‌سرایی تأمین هزینه‌های زندگی بود چرا باید به این منظور چنین کار طولانی و سختی را پیش می‌گرفت که حدود سی سال زمان بگیرد و نهایتاً هم به نتیجه مطلوب مادی نرسد؟ آیا معقول‌تر و منطقی‌تر این نبود که او هم به جرگه شعرای مدیحه‌سرای دربار بیبوند و با نظم ستایش‌سروده‌های مبالغه‌آمیز و فاخر، هر روز و هفته صلہ‌های گران بگیرد و با داشتن زندگی پرتجمل نظیر عنصری و دیگر شاعران دربار ناچار نباشد بارها- چنان‌که در شاهنامه می‌بینیم- از تنگی معاش بنالد؟ به‌راستی می‌توان گفت کسی که چنین کاری نکرده و سی سال صرف شاهنامه‌سرایی کرده هدفش فقط امرار معاش بوده است؟ اگر بخواهیم صریح‌تر بنویسیم پذیرش شاهنامه‌سرایی فردوسی به نیت گذران زندگی مستلزم این است که بپذیریم فردوسی روشی کاملاً نامعقول و غیرمنطقی پیش گرفته است، علاوه بر این، نظامی عروضی در چهار مقاله نوشته است «فردوسی در آن دیه [منظور زادگاهش: باژ] شوکتی تمام داشت چنان‌که به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود» بر این اساس او پیش از آغاز نظم شاهنامه و به هنگام این کار، درآمد کافی برای اداره زندگانی خود داشته و لازم نبوده است که بدین منظور کار دیگری آن هم از نوع شاهنامه‌سرایی سی‌ساله اختیار کند. نکته دیگر این است که اگر فردوسی می‌خواسته «نشان دهد که بهترین شاعر زمانه خود است» آیا طبیعی‌تر این بود که برای این هدف از قالب مشهور و متداول زمانه یعنی قصیده استفاده کند که شعرای عصر قدرت و خلاقیت ادبی خود را در آن نشان می‌دادند و زودتر به نتیجه می‌رسیدند؟ یا از منظومه و مثنوی بهره گیرد که در روزگار فردوسی در قیاس با قالب قصیده کمتر مورد اعتنا بوده و قابلیت‌های هنری گویندگان را در سطح و مانند قصیده عیان نمی‌کرده است؟ افزون بر این چرا باید شعری که می‌خواهد برتری خود را بر اقران اثبات کند به جای انجام کاری که زودتر و بهتر به این هدف می‌رسد کار دشواری آغاز کند که سی سال بعد به پایان برسد و پس از سه دهه بهترین بودن یا نبودن او را بنمایاند؟ اگر به این دو پرسش / نکته با دقت بیندیشیم نمی‌توانیم اهداف کار

سخت و زمان‌گیر فردوسی را در موضوعات خردی نظیر امرار معاش و نام‌جویی و... محدود کنیم و منطقاً باید بپذیریم که او عمر و توان خود را با نیتی بزرگتر به پای کار شاهنامه گذاشته است. دکتر امیدسالار با اشرافی که بر شاهنامه و آثار دوره سامانی و غزنوی و سلجوقی دارند بهتر از بسیاری کسان دیگر می‌داند که اگر فردوسی با آن طبع روان به جای نظم شاهنامه به کار قصیده‌گویی می‌پرداخت و به دربار محمود می‌پیوست هم به آسانی مقام نامدارترین و بهترین شاعر زمان را از آن خود می‌کرد و ملک‌الشعراى بارگاه غزنه می‌شد و هم به لحاظ مالی صد چندان امثال عنصری «دیگدان از نقره می‌زد و آلات خوان از زر می‌ساخت» پس وقتی چنین کاری نکرده و مرارت‌ها و ملالت‌های گوناگون جسمی و مادی و خانوادگی و اجتماعی و... را برتافته، در پی چیز دیگری فراتر از مال و شهرت بوده است.

۲. دکتر امیدسالار از داستان خان هفتم رستم (نبرد تهمتن و دیو سپید) تفسیری روان‌شناختی عرضه کرده‌اند که بسیار بسیار غریب است؛ به عقیده ایشان «رزم رستم با دیو سپید یک نبرد ادیبی میان پهلوان و پدرش است که طی آن رستم به‌طور نمادین پدرش را مغلوب می‌کند او را به حاشیه می‌راند و جایش را می‌گیرد» (امیدسالار ۱۳۹۶: ۱۸۴)، «دیو سپید برابر رستم «زال بد» است او نماد همان پدر سپیدمویی است که پسر قبل از آنکه بتواند ادعای استقلال کند باید با وی در نزاعی ادیبی درگیر شود. او نیمه ظلمانی پدر سلطه‌جو است که اگر پسرش بخواهد که روزی به بلوغ مردی برسد باید بر آن فاتح آید» (همان: ۱۸۳)، «این رویارویی مملو از نمادهای جنسی است که می‌تواند به روش معمول روانکاوی تفسیر شود. مثلاً غاری را که در آن جنگ رخ می‌دهد می‌توان به‌طور قابل توجیهی به نمادی مادرانه تعبیر کرد که جنگ بر سر آن است و قطع پای دیو به دست رستم در طول جنگ را می‌توان نماد اخته‌سازی تفسیر کرد که اغلب در روایات ادیبی مشابه دیده می‌شود» (همان: ۱۸۹-۱۹۰). شاهنامه متنی است حماسی با بنیان‌های اساطیری و روش درست علمی ایجاب می‌کند که در تحلیل داستان‌ها و مضامین آن به این نکته توجه شود. هفت‌خان رستم هم یکی از بن‌مایه‌های حماسی هندواروپایی است که خان‌ها/ مراحل مختلفش با توجه به نمونه‌های مشابه ایرانی و غیرایرانی آن باید از منظر حماسی- اساطیری تحلیل شود و نبرد رستم با دیو سپید در غار نیز از این موارد است. تأویل دیو سپید- که مقابله با آن (دیو) از مضامین مکرر روایت‌های حماسی جهان است- به پدر پهلوان (زال) و غار محل زندگی او- که باز در روایت‌های پهلوانی مختلف در سراسر دنیا از مکان‌های اصلی زندگی دیوان است- به نمادی زنانه/ جنسی بسیار بسیار عجیب است که اگر دانشوری مانند دکتر امیدسالار مجوز آن را صادر کنند دیگر نمی‌توان در مقالات دیگران (به‌ویژه بعضی اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها که به هر طریقی در پی ارتقا روی کاغذ هستند) حدی برای خیال‌پردازی‌های واهی قایل شد و فرصت جویان از فردا همه شاهنامه را با روان‌شناسی یونگ و فروید تأویل می‌کنند و مقاله‌ها می‌نویسند لذا در نوشتن و انتشار این گونه تفسیرهای روان‌شناختی شاذ- آن هم به قلم صاحب‌نظران موجهی نظیر دکتر امیدسالار که سخنشان معمولاً به سند و مرجع تبدیل می‌شود- باید سخت محتاط بود تا مجال سوء استفاده‌ها فراهم نشود.

به نظر نگارنده رنگ دیو سپید و نبرد رستم با او به زال و پیکار پهلوان جوان با پدرش ربطی ندارد؛ رنگ سفید در نمادشناسی اساطیری و آیینی مفهومی دوگانه و متضاد دارد و هم بر پاکی و زمان نامحدود دلالت دارد و هم بر مدلول‌هایی مانند مرگ و ترس و شومی. در روایت دیو سپید، رنگ او جنبه بدشگونی و هولناکی و تباهی این رنگ را

نشان می‌دهد و نباید به صرف اشتراک در این رنگ، این موجودِ اهریمنی را با زال زر پیوند داد و یکسان انگاشت. در شخصیتِ خودِ زال هم طردِ وی در زمان زادن ناشی از مفهومِ وحشت‌زایی و مرگ‌آفرینیِ رنگ سپید است و عمر طولانی او و همسان‌انگاریش با زروان، خدای زمان، برخاسته از مدلولِ جاودانگیِ همین رنگ. اگر در پیِ پیکارِ رستم با زال و یافتنِ نشانه‌هایی از ستیزه‌جوییِ پسران با پدران باشیم و موضوع را از منظرِ روان‌شناسانه تحلیل کنیم می‌توان به داستان «ببریان» مراجعه کرد که در آنجا رستم در راه رفتن به هندوستان برای کشتنِ ببریان، با نام مستعارِ البرز با پدرش زال رویارو می‌شود و در چند نبرد او را در آستانه شکست قرار می‌دهد. در این داستان بدون اینکه به تأویلِ «دیو» به «زال» نیازی باشد تهمتن آشکارا با پدرش زورآزمایی می‌کند.